شيرازي، علي رضا بن عبدالكريم؛

تاريخ زنديه، مقدمه و تصحيح ارنست بئير، تهران، گسترده، ١٣٦٥، ١٤٤ ص.

با جمعيت و استعداد كامل باستقبال آمـده لطفعليخـانرا بـاعزاز و اكـرام داخـل طبس و چند روز در آنجا توقف نموده ميرحسن خان بنابر توهمات نفـساني و مخـيلات شيطاني بودن او را در طبس منافي صلاح خود دانسته اظهار نمود كه تيمور شاه افغـان كه در هرات و قندهار مقتدر و نافذ الفرمان است ملاقات و امداد انجنابرا طالب و انتـزاع ملك موروثي را از يد متصرفين بغايت راغب و در دفعه سابق كه موكب مسعود وارد اين حدود گرديد بعد از انعطـاف رايـات منـصور بجانـب فـارس تيمـور شـاه از ايـن معنـي مستحضر و در مقام مؤاخذه اين مطلب برآمده اعلام داشت كه بايست او روانـه قنـدهار سازي لهذا بايد لامحاله عنان عزيمت بصوب قندهار معطوف فرمايند لطفعليخان مضطر و ناچار راضي برفتن قندهار و از طبس عازم آنديار گشته بعد از ورود بقائين خبر رسـيد كه تيمور شاه وداع عالم فاني نموده بدار بقا شتافت لطفعليخان از استماع اين خبر فسخ عزيمت قندهار و چند روز در قائين اقامت اختيار ميرعليخان قائيني و ميرعلم‌خان ولـد مشاراليه لازمه مهمانداري و كمال خدمتگذاري بعمل مي‌آورند مقارن اين حال فرستاده محمدخان ولد اعظم خان افغان و جهانگيرخـان ولـد محمـد حـسين خـان سيـستاني ساكنين نرماشير و بم كه هريك صاحب جمعيت و استعداد كامل بودنـد وارد و عريـضه آنها را كه مبني بر اظهار انقياد و خدكتگذاري و اشهار صـداقت و اخـلاص شـعاري بـود رسانيده او را تكليف

بمراجعت خراسان ورود انسامان نموده متعهد تسخير مملكت كرمان شده بودند لطفعليخان بوصول عريضه ايشان بلاتأمل و درنگ با دويست سيصد نفر سوار كه همـراه داشت از قائين حركت و روانه صوب مقصد گرديده قبلا از وصول بنرماشير در عرض راه جماعت افغان بارسال آذوقه و پيشكش مراتب خدمتگذاري و اخلاص خود را جلوه‌نماي

عرصه ظهور ساختند و او را با كمال اعزاز و اكرام بنرماشير برده كمـر خدمتگـذاري بـر ميان بستند محمدخان ولد اعظم خان افغان موازي پانصد نفـر سـوار افغـان در نهايـت استعداد و آراستگي منعقد و در ركاب لطفعليخان روانـه بـم گرديـد جهانگيرخـان ولـد محمد حسين خان سيستاني هم بآئين و استقبال تمام او را داخل بم و پانصد نفر سـوار سيستاني مستعد انعقاد داده بالاجتماع بتسخير شهر كرمان مصمم و رايـت‌افـراز توجـه بصوب مقصد گشتند و بعد از ورود بجوپا من محال كرمان اساس قلعه‌گيري ترتيب داده در اوايل ماه شعبان شب‌هنگام مخته پل و نردبان حركت و در عـرض راه عبـدالله خـان عم خود را با فوجي از سواران كزين و دليران عرصه كين مقدمه الجيش لشگر پر طيش ساخته مقرر داشت كه بورود خارج قلعه كرمـان بلاتأمـل از يكـسمت يـورش برداشـته مستحفظين قلعه را مضطرب و بانسمت مشغول سازند مأمورين بنهج ماموريه معمـول و از يك جانب بقلعه كرمان يورش برده مستحفظين و اهالي شهر همگي متوجه آنـسمت گشته با انداختن تفنگ و گرم كردن هنگامه جنگ آنها را از دخول منع مي‌نمودند كـه در آن ظلمت ليل لطفعليخان مانند سيل

بعضي ازآنها غريق خندق بلا و برخي حريق آتش فنا و فـوجي گرفتـار كمنـد و نـسج و عنـا و جمعـي در آن وادي هولنـاك ويـلان و سـرگردان طالـب راهنمـا بودنـد جهانگيرخان سيستاني هم در آن هنگامه سررشته جاده مقصود را از دست داده بطرفي فرار و لطفعليخان با سه نفر سوار كه همراه او بودند بجانب بم ايلغار نمود هنگـام طلـوع آفتاب كه قهرمان قهرآلود صبح بقصد انتقام سر و بر را بلباس سرخ شفق آراست خـديو بيمهال غازيان خون‌آشـام و دلاوران بهـرام انتقـام را بنهـب واسـر شـهر كرمـان مـأمور فرمودند هنگامه شور محشر و آشوب فزع اكبر در ميان خلق شهر پديد آمد ذكور و اناث سلسلها مانند نر و ماده زنجير شيون در گرفتند سراهاي رفيعـه و بناهائيكـه طعنـه بـر قصور جنت مي‌زد تا چند روز از صدمه كنجكاوي غازيان نقش‌پذير عاليها سافلها گرديد سوز و آه دلهاي مجرم و بيگناه چون شعله و دود خشك و تر سر بر فلك كـشيد عمـوم نسوان و اطفال سكنه كرمان اسير جنود منصور و تمامي اموال و اسبابشان بحيطه يغمـا درآمده باحدي ابقا نكردند مقصرين و معاونين لطفعليخان هرچه در آنشب گرفتار كمند

يلان شيرشكار و آنچه در كرمان ماننده فرصت فرار نيافته بودنـد جمعـي كثيـر را از دو چشم نابينا و فوجي غفير را از عالم هستي روانه ديار فنا ساختند امر قدرقدر قضا نظـام بانهدام قلعه كرمان و ساير قلاع آنسامان از موقف اعلي شرف نفاذ يافته مامورين بتقديم خدمت مرجوعه قيام نمودند لطفعليخان در آنشب تار كه از كرمان فرار و مركب كريز را بصوب بم ايلغار نمود در عرض راه معدودي از اقوام و ايلات باو ملحق گشته از شهر

كرمان الي قلعه بم كه سي چهل فرسخ مسافت داشت يكـشبانه روز طـي كـرده عصر آنروز وارد بم و محمدعليخان برادر كهتر جهانگيرخـان باسـتقبال آمـده از احـوال برادر مستفسر گرديد لطفعليخان مذكور ساخت كه متعاقب خواهد رسيد محمدعليخان توهم نمود كه شايد در زمره گرفتاران كرمان و مورد سخط و غضب خديو زمان گردد از اينمعني خوف و هراس سطوت سلطاني بر او مـستولي گـشت و لطفعليخـانرا در خـارج قلعه بم جا داده تا سه روز بانتظار ورود جهانگيرخان با او از روي نفاق و تزوير مماشـات مي‌نمود روز چهارم كه از مراجعت برادر اثر نيافت در گرفتـاري او يقـين كـرده گـرفتن لطفعليخانرا راه نجات جهانگيرخان تصور و بگرفتن او مصمم و با جمعيـت سيـستاني از قلعه برآمده بجانب منزل لطفعليخان توجه نمـود چنـد نفـر از اقـوام و ايـلات كـه نـزد لطفعليخـان بودنـد از اجتمـاع سيـستانيان پـي بمطلـب ايـشان بـرده اينمعنـي را بـه لطفعليخان اظهار و او را تكليف فرار و در اين باب نهايت مبالغه و اصرار كردنـد از آنجـا كه قضا دامن‌گير او كشته غرور و لجاج همفطرئ طـبعش بـود قبـول اينمعنـي نكـرده معترض اين سخن نگشت آنها لابد و ناچار لطفعليخانرا گذاشته فرار نمودند سيـستانيان مكنون خاطر خود را ابراز و شيوه مخالفت و عناد آغاز و اطرافش را احاطـه نمـوده اراده گرفتن او كردند لطفعليخان با شمشير آخته بجانب آنقوم بيوفا تاختـه آنهـا را متفـرق و خود را باسب سواري رسانيده خواست